



عقاید خاصه شیعه

کرایش فقه و اصول

درس ۲۱

استاد: حجت الاسلام والمسلمین طبسی
آموزشیار: آقای کارگر

مقدمه:

در درس قبل ، به این مطلب اشاره کردیم که احادیثی از پیامبر(ص) دربارهٔ بدعاقبتی و عذاب برخی از صحابه در روز قیامت و طرد این گروه از حوض پیامبر وارد شده است.

در این درس ابتدا چند حدیث دیگر از احادیث حوض را بیان می‌کنیم. سپس به ذکر احادیثی می‌پردازیم که عدم عدالتِ عده‌ای از صحابه، کاملاً در آنها مشهود است . این احادیث را می‌توان در چند موضوع دسته‌بندی کرد که عبارتند از :

- آمرین به خیر و آمرین به شر.

در این دسته ذکر می‌کنیم که (مطابق روایات) برخی از اطرافیان پیامبر انسانهای بد ذاتی هستند.

- تخلف در میدان جنگ

در این بخش سرپیچی برخی از اصحاب پیامبر(ص) در میدان جنگ را متذکر شده و نمونه‌هایی را ارائه می‌نماییم.

- اعتراض به پیامبر و عیب‌جویی از ایشان

در این قسمت ، چند نمونه از اعتراضات و بی‌احترامی‌های عجیب برخی صحابه ، به محضر مبارک پیامبر را خاطر نشان می‌کنیم.

ادامه احادیث حوض^۱

مالک در کتاب موطأ حدیث مفصلی را از پیامبر صلی اله علیه و آله نقل می کند که ایشان فرمود: «لا یزادن رجال عن حوضی کما یزاد البعیر الضال. انادیهم ألا هلم... فیقال انهم قد بدلوا بعدک فأقول فسحقاً فسحقاً فسحقاً».

یعنی: مبادا مردانی از حوض من رانده شوند چنانکه شتر گمشده رانده می شود. من آنها را صدا می زنم که بیایید! به من گفته می شود: (اینها نمی توانند به سوی تو بیایند و از حوض بنوشند. ایشان باید به جهنم بروند؛ چون این افراد بعد از تو تغییر دادند (و بر آن باید بمانند نماندند). پس من می گویم: هلاک باد، هلاک باد، هلاک باد.^۲

در صحیح بخاری حدیثی با این مضمون از پیامبر نقل شده است: در حالی که من در قیامت ایستاده‌ام گروهی محشور می شوند (و آنقدر نزدیک می آیند) تا آنها را می شناسم. مردی بین من و آنها قرار می گیرد و می گوید: برویم! می گویم: به کجا (می برید اینها را)؟ جواب می دهد: به سوی آتش می روند چون بعد از تو مرتد شدند و به کفر خود بازگشتند. در این بین گروه دیگر محشور می شوند و همان قضیه تکرار می شود. پس نمی بینم کسی از آنها خلاصی یابد مگر تعداد کمی.^۳

طبق این احادیث (که از کتب اهل سنت نقل شد) برخی از صحابه، پس از پیامبر مرتد شده و مرامشان تغییر کرد؛ لذا نمی توان ادعا نمود که همه صحابه عادلند و هیچ شرک و فسق و خلاف مروتی را مرتکب نمی شوند و نمی توان مدعی شد که تک تک آنها شائیت دارند که الگوی همه مسلمین و مقتدای آنها باشند.

آمرین به خیر و آمرین به شر

^۱ گفتیم که احادیثی از پیامبر وارد شده است دال بر طرد برخی از اصحاب در قیامت از حوض پیامبر. در اینجا ادامه آن احادیث را می آوریم.

^۲ حدیث کامل در موطأ به این بیان آمده است (که قسمت پایانی آن، شاهد بر مطلب ماست):

عن مالک عن العلاء بن عبد الرحمن عن أبيه عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج إلى المقبرة فقال السلام عليكم دار قوم مؤمنين وإنا إن شاء الله بكم لاحقون وددت أني قد رأيت إخواننا فقالوا يا رسول الله ألسنا بإخوانك قال بل أنتم أصحابي وإخواننا الذين لم يأتوا بعد وأنا فرطهم على الحوض فقالوا يا رسول الله كيف تعرف من يأتي بعدك من أمتك قال أرايت لو كان لرجل خيل غر محجلة في خيل دهم بهم ألا يعرف خيله قالوا بلى يا رسول الله قال فإنهم يأتون يوم القيامة غرا محجلين من الوضوء وأنا فرطهم على الحوض فلا يزادن رجال عن حوضي كما يزاد البعير الضال أناديهم ألا هلم ألا هلم فيقال إنهم قد بدلوا بعدك فأقول فسحقاً فسحقاً فسحقاً. (موطأ مالک، کتاب الطهارة، باب جامع الوضوء)

ابن عبدالبر نیز این روایت را نقل می کند:

فلا يزادن رجل عن حوضي كما يزاد البعير الضال ، أناديهم ألا هلم ، ألا هلم ، ألا هلم ، فيقال : إنهم قد بدلوا بعدك ، فأقول فسحقاً فسحقاً فسحقاً. (الراوي: أبو هريرة/ المحدث: ابن عبدالبر/ المصدر: التمهيد، الصفحة أو الرقم: ۲۳۸/۲۰)

^۳ عن أبي هريرة عن النبي (ص) قال : بينا أنا قائم فإذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم ، فقال : هلم . فقلت : أين ؟ قال : إلى النار والله . قلت : ما شأنهم ؟ قال : إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقري . فإذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال : هلم . قلت : أين ؟ قال : إلى النار والله . قلت : ما شأنهم ؟ قال : إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقري ، فلا أرى يخلص منهم إلا مثل همل النعم. (صحیح بخاری ، ج ۴، چاپ

دار المعرفة، ص ۱۴۲)

در صحیح بخاری از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است که : «قال : ما بعث الله من نبي و لا استخلف من خليفة الا كانت له بطانتان؛ بطانة تأمره بالمعروف و تحضه عليه و بطانة تأمره بالشر و تحضه عليه.»^۱

یعنی خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد و هیچ جانشینی (برای او) قرار نداد مگر آنکه برایش دو همراه و دستیار قرار داد؛ یکی از آنها او را امر به نیکی می کند و ترغیب به خوبی می نماید ولی دیگری امر به شر کرده و به بدی وا می دارد.

طبق این حدیث، برخی از نزدیکان پیامبران (و از جمله برخی از نزدیکان پیامبر اسلام)، افرادی ناپاک هستند که پیامبر را به اعمال ناروا تحریک می کنند (هر چند در انتهای همان روایت اشاره ای شده به اینکه خداوند پیامبر و وصی را از شر آنها حفظ می کند)^۲؛ پس چگونه می توان ادعای برخی از پیروان مکتب خلفا را پذیرفت و معتقد به عدالت همه صحابه گردید؟

تخلف در میدان جهاد

چنین نبود که همه اصحاب پیامبر (ص) کاملاً مطیع آنحضرت باشند بلکه گاهی در مواقع بسیار حساس، نافرمانی کرده و خطرات بزرگی را برای مسلمین و حتی شخص پیامبر، ایجاد می کردند. از بین تخلفات مهم آنها، در اینجا به دو مورد ذیل توجه فرمایید :

در جنگ احد، پیامبر اکرم (ص) پس از بررسی منطقه، یکی از نقاط حساس را شکاف کوه «عینین» تشخیص داد و ۵۰ نفر از تیر اندازان مسلمان را به فرماندهی عبدالله بن جبیر بر آن نقطه (که مشرف بر میدان جنگ بود) گماشت و سفارش کرد که به هیچ عنوان آن محل را ترک نکنند^۳ تا اینکه اجازه خروج از آن تنگه صادر شود. پس از شروع جنگ، در مرحله اول، مسلمین کفار را شکست داده و به فرار وا داشته و گروهی از جنگجویان مشغول جمع کردن غنائم شدند. تیر اندازان مسلمان (که از دور شاهد این صحنه بودند) حرکت کردند تا از کوه پایین آمده و غنیمت جمع کنند. هر چه که فرمانده آنها، عبدالله بن جبیر، آنها را منع کرد سود نبخشید^۴ و بالاخره اکثر آنها از کوه پایین آمدند و عبدالله به همراه تعداد اندکی در آن تنگه ماند. بخشی از سپاه کفر که شاهد تخلیه آن نقطه مهم بودند خود را به آنجا رسانده و عبدالله و همراهانش را شهید کرده و از پشت به مسلمین تیر اندازی نموده و آنها را غافلگیر کردند. سپاه دشمن جان تازه ای گرفت و به مبارزه برگشت و تعدادی از مسلمانان (از جمله حمزه عموی پیامبر) شهید شده و آثار شکست در سپاه اسلام نمایان شد.

^۱ صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب بطانة الامام و اهل مشورته البطانة الدخلاء .

^۲ روایت کامل در بخاری چنین آمده است :

حدثنا أصبغ، أخبرنا ابن وهب، أخبرني يونس، عن ابن شهاب، عن أبي سلمة، عن أبي سعيد الخدري، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال : ما بعث الله من نبي و لا استخلف من خليفة، إلا كانت له بطانتان، بطانة تأمره بالمعروف و تحضه عليه، و بطانة تأمره بالشر و تحضه عليه، فالمعصوم من عصم الله تعالى. و قال سليمان (صحیح البخاری، کتاب الأحکام، باب بطانة الإمام و أهل مشورته البطانة الدخلاء)

^۳ در برخی از نقل ها آمده است که آن حضرت فرمود : اگر ما پیروز شدیم و دشمن را تا مکه تعقیب نمودیم و یا اگر شکست خوردیم و تا مدینه عقب رفتیم شما نباید این مکان را ترک کنید.

^۴ بعضی گفته اند که این سربازان متمرّد حتی فرمانده خود را تهدید کردند که اگر اجازه خروج ندهد با او مقابله خواهند کرد.

آیا این عمل تیر اندازان، تخلف از فرمان صریح پیامبر نبود؟ آیا چه طور می توان این عمل خطرناک (که عواقب سوء زیادی داشت) را توجیه کرده و بگوییم که صحابه حتی خلاف مروت انجام نمی دادند و همگی در عدالت مطلق بودند؟!

قرآن درباره این جریان (که طمع غنیمت، چنین وضعیتی نابسامانی را رقم زد) می فرماید: **منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة**^۱؛ سیوطی در ذیل این آیه از قول ابن مسعود نقل می کند: گمان نمی کردم در بین اصحاب رسول خدا کسی باشد که طالب دنیا باشد تا اینکه در روز اُحُد این آیه درباره صحابه نازل شد.^۲

یکی دیگر از اشتباهات و کوتاهی های خطرناک اصحاب این بود که پس از غلبه کفار بر مسلمین در جنگ احد، اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان گریختند و پیامبر را تنها گذاردند. در کتب اهل سنت آمده که فقط هفت تن از انصار و دو تن از قریش به حفاظت از پیامبر پرداختند و پس از هر بار حمله دشمن (به قصد قتل پیامبر)، یکی از انصار جان فشانی می کرد تا اینکه هر هفت نفر شهید شدند. پیامبر رو به آن دو نفر باقی مانده کرده و فرمود: اصحاب ما (که فرار کردند و تنهایمان گذاشتند) جانب انصاف را در حق ما رعایت نکردند.^۳

در تخلف اکثر مسلمین، شیعه و سنی اتفاق نظر دارند اما در برخی از قسمتهای واقعه، سخنان مختلفی وجود دارد از جمله اینکه در منابع شیعه آمده است که پس از فرار اصحاب، علی علیه السلام و ابودجانه رحمه الله باقی ماندند و از وجود پیامبر دفاع می کردند. تا اینکه ابودجانه شهید شد و امیر المومنین یک تنه حفاظت از پیامبر را بر عهد گرفت و آنقدر جنگید تا اینکه شمشیرش شکست و در اینجا بود که پیامبر شمشیر خودش، که ذوالفقار نام داشت، را به علی علیه السلام بخشید و او به دفاع ادامه داد تا اینکه با آمدن امداد غیبی، شکست کفار محقق شد.^۴

^۱ آل عمران / ۱۵۲.

^۲ و اخرج أحمد و ابن ابی شیبة و ابن جریر و ابن ابی حاتم و الطبرانی فی الأوسط و البیهقی بسند صحیح عن ابن مسعود قال: ما كنت أرى ان أحدا من أصحاب رسول الله - صلى الله عليه وسلم - يريد الدنيا حتى نزلت فينا يوم أحد منكم من يريد الدنيا و منكم من يريد الآخرة. (الدر المنثور فی تفسیر المأثور، السيوطی، ج ۲، ص ۸۶، ذیل آیه ۱۵۲ آل عمران)

^۳ فلما خالف أصحاب النبي - صلى الله عليه وسلم - و عصوا ما أمروا به أفرد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - في تسعة؛ سبعة من الانصار و رجلين من قریش و هو عاشر. فلما رهقوه قال: رحم الله رجلا ردهم عنا؛ فقام رجل من الانصار فقاتل ساعة حتى قتل. فلما رهقوه أيضا قال: رحم الله رجلا ردهم عنا؛ فلم يزل يقول ذا، حتى قتل السبعة؛ فقال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - لصاحبيه: ما أنصفنا أصحابنا ...

(الدر المنثور فی تفسیر المأثور، السيوطی، ج ۲، ص ۸۴، ذیل آیه ۱۵۲ آل عمران؛ مسند احمد، ج ۱، مسند عبدالله ابن مسعود، رقم ۴۱۸۲ باختلاف يسير).

^۴ محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن الحسين بن ابى العلا الخفاف عن ابى عبد الله عليه السلام قال لما انهزم الناس يوم أحد عن النبي صلى الله عليه و آله انصرف إليهم بوجهه و هو يقول: انا محمد، انا رسول الله لم اقتل و لم أمت، فالتفت اليه فلان و فلان، فقالا: الآن يسخر بنا أيضا و قد هزمنا، و بقي معه على عليه السلام و سماك خرشة ابو دجانة (ره) فدعاه النبي صلى الله عليه و آله فقال: يا أبا دجانة انصرف و أنت في حل من بيعتك، فاما على فهو انا و انا هو، فتحول و جلس بين يدي النبي صلى الله عليه و آله و سلم و بكى فقال: لا و الله و رفع رأسه الى السماء و قال: لا و الله لا جعلت نفسى في حل من بيعتى انى بايعتك فالى من انصرف يا رسول الله؟ الى زوجة تموت، أو ولد يموت، أو دار تخرّب أو مال يفنى و أجل قد اقترب؟ فرق له النبي صلى الله عليه و آله فلم يزل يقاتل حتى أثخنه الجراحة و هو فى وجهه، و على عليه السلام فى وجهه، فلما أسقط احتمله على عليه السلام فجاء به الى النبي صلى الله عليه و آله فوضعه عنده، فقال: يا رسول الله أوفيت ببيعتى؟ قال نعم، و قال له النبي صلى الله عليه و آله و

فرار صحابه و تنها نهادن پیامبر و عدم توجه به دستورات ایشان و به خطر افکندن جان پیامبر اسلام به قصد حفظ جان خویش را در این قضایا مشاهده می کنیم. آیا این امور با عدالت صحابه (و ترکِ خلاف مروت و ترک فسق و شرک) سازگار است؟

اعتراض به پیامبر و عیب جویی از آنحضرت

خداوند متعال در قرآن، وظیفه مسلمانان در مواجهه با پیامبر را تبیین کرده و آنها را در صورتی مومن می داند که در برابر اوامر و فرمایشات آن حضرت، کمال اطاعت را داشته باشند و حتی در دل هم احساس ناراحتی ننمایند؛ با وجود این، مواردی متعددی از مخالفت و اعتراض و حتی بی ادبی صحابه نسبت به پیامبر اکرم (ص) نقل شده که چند مورد را - از کتب اهل سنت - نقل می کنیم:

۱. پیامبر اکرم، در اواخر عمر شریفشان، سپاهی تشکیل داده و فرماندهی آن را به «اسامة بن زید» سپرد. از آنجا که اسامة، جوان بود و کم سن و سال، زمینه برای اعتراض فراهم شد و عده ای از صحابه شروع به عیب جویی و

سلم خیرا، و كان الناس يحملون على النبي صلى الله عليه وآله الميمنة و يكشفهم على عليه السلام فاذا كشفهم أقبلت المبصرة الى النبي صلى الله عليه وآله و سلم فلم يزل كذلك حتى تقطع سيفه بثلاث قطع، فجاء الى النبي صلى الله عليه وآله فطرحه بين يديه و قال هذا سيفي قد تقطع به، فيومئذ أعطاه النبي صلى الله عليه وآله و سلم ذا الفقار، و لما رأى النبي صلى الله عليه وآله و سلم اختلاف ساقيه من كثرة القتال رفع رأسه الى السماء و هو يبكي و قال يا رب وعدتني ان تظهر دينك و ان شئت لم يعيك، فأقبل على عليه السلام الى النبي صلى الله عليه وآله و سلم فقال يا رسول الله اسمع دوبا شديدا و اسمع: أقدم حيزوم و ما أهم اضرب أحدا الا سقط ميتا قبل ان اضربه، فقال هذا جبرئيل عليه السلام و ميكائيل و إسرافيل في الملكة ثم جاءه جبرئيل عليه السلام فوقف الى جنب رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا محمد ان هذه لهي المواساة، فقال: ان عليا مني و انا منه، فقال جبرئيل عليه السلام و انا منكما، ثم انهزم الناس فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام يا علي امض بسيفك حتى تعارضهم، فان رايتهم قد ركبوا القلاص و جنبوا الخيل، فإنهم يريدون مكة، و ان رايتهم قد ركبوا الخيل و يجنبون القلاص فإنهم يريدون المدينة: فأتاهم على عليه السلام فكانوا على القلاص، فقال ابو سفيان لعلي عليه السلام يا علي ما تريد هو ذا نحن ذاهبون الى مكة، فانصرف الى صاحبك، فأتبعهم جبرئيل عليه السلام فكلما سمعوا رقع حوافر فرسه جدوا في السير، و كان يتلوهم فاذا ارتحلوا قال: هوذا عسكر محمد قد اقبل، فدخل ابو سفيان مكة فأخبرهم الخبر، و جاء الرعاة و الحطابون فدخلوا مكة فقالوا رأينا عسكر محمد كلما ارتحل أبو سفيان نزلوا يقدمهم فارس على فرس أشقر يطلب آثارهم، فأقبل أهل مكة على ابي سفيان يوبخونه، و رحل النبي صلى الله عليه وآله و سلم و الراية مع علي عليه السلام و هو بين يديه: فلما ان أشرف بالراية من العقبة و رآه الناس نادى على عليه السلام: ايها الناس هذا محمد لم يمت و لم يقتل، فقال صاحب الكلام الذي قال الآن يسخر بنا و قد هزمنا، هذا علي و الراية بيده حتى هجم عليهم على عليه السلام و نساء الأنصار في أفنيتهن على أبواب دورهم، و خرج الرجال اليه يلوذون به و يتوبون اليه، و النساء نساء الأنصار قد خدشن الوجوه و نشرن الشعور، و جززن النواصي، و خرqn الجيوب، و حرضن البطون على النبي صلى الله عليه وآله فلما رأينه قال لهن خير أو أمرهن أن يستترن و يدخلن منازلهن، و قال. ان الله عز و جل وعدني ان يظهر دينه على الأديان كلها، و أنزل الله على محمد صلى الله عليه وآله. و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً» الآية. (تفسير نور الثقلين، ج ۱، ص ۳۹۷، ذیل آیه ۱۴۴ سوره آل عمران)

^۱ آیه ۶۵ سوره نساء می فرماید:

فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

ترجمه (از آیت الله مکارم):

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند.

اظهار نارضایتی از فرماندهی اسامه نمودند این مسئله بر پیامبر سخت آمد و ایشان (با ناراحتی) فرمود: قبلاً هم بخاطر فرماندهی پدر اسامه (یعنی زید بن حارث) عیب جویی و اعتراض کردید در حالیکه پدرش لایق امارت و از محبوب‌ترین افراد نزد من بود همانطور که اسامه چنین است.^۱

۲. در جریان صلح حدیبیه (که بین پیامبر و کفار مکه منعقد شد) برخی از بندهای صلح نامه به مذاق بعضی از مسلمانان خوش نیامد؛ چون تصور می‌کردند که بر خلاف مصالح مسلمین است! لذا گروهی زبان به اعتراض گشودند که از جمله عمر بن خطاب، خود قضیه را چنین نقل می‌کند: «خدمت پیامبر رسیدم و گفتم: آیا تو پیامبر خدا نیستی؟ آیا ما بر حق نیستیم و دشمن ما بر باطل؟ پیامبر فرمود: من پیامبرم و ما بر حقیق و دشمن بر باطل. گفتم: پس چرا ما به پستی تن دهیم! این چه قرار دادی است که امضاء کرده اید؟! پیامبر فرمود: من رسول خدا هستم و او را معصیت نمی‌کنم و او مرا یاری می‌کند.» ظاهراً خلیفه دوم قانع نمی‌شود لذا به سراغ ابوبکر می‌رود و همین سوال و جوابها رد و بدل می‌شود.^۲

در برخی از روایات نقل شده عمر با چهره‌ای عصبانی و پر از خشم و غیظ پیامبر را ترک کرد و به سراغ ابوبکر رفت تا سؤالش را تکرار کند!^۳

^۱ حدثنا إسماعيل، حدثنا مالك، عن عبد الله بن دينار، عن عبد الله بن عمر - رضي الله عنهما أن رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث بعثاً وأمر عليهم أسامة بن زيد، فقطع الناس في إمارته، فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال "إن تطعنوا في إمارته فقد كنتم تطعنون في إماره أبيه من قبل، وإيم الله إن كان لخليفاً للإماره، وإن كان لمن أحب الناس إلي، وإن هذا لمن أحب الناس إلي بعده". (صحيح البخاري، كتاب المغازي، باب بعث النبي صلى الله عليه وسلم أسامة بن زيد - رضي الله عنهما - في مرضه الذي توفي فيه)

^۲ فقال عمر بن الخطاب فأتيت نبي الله صلى الله عليه وسلم فقلت أأست نبي الله حقا قال "بلى". قلت أألسنا على الحق وعدونا على الباطل قال "بلى". قلت فلم نعطي الدنيا في ديننا إذا قال "إني رسول الله، ولست أعصيه وهو ناصري". قلت أوليس كنت تحدثنا أنا سنأتي البيت فنظوف به قال "بلى، فأخبرتك أنا تأتیه العام". قال قلت لا. قال "فإنك آتیه ومطوف به". قال فأتيت أبا بكر فقلت يا أبا بكر، أليس هذا نبي الله حقا قال بلى. قلت أألسنا على الحق وعدونا على الباطل قال بلى. قلت فلم نعطي الدنيا في ديننا إذا قال أيها الرجل، إنه لرسول الله صلى الله عليه وسلم وليس يعصى ربه وهو ناصره، فاستمسك بغرزه، فوالله إنه على الحق ...

در ادامه همین حدیث آمده است که اصحاب به دستور پیامبر - مبنی بر ذبح قربانی و تراشیدن سر و خروج از إحرام - بی اعتنایی کردند تا اینکه پیامبر را در حال آن اعمال دیدند؛ سپس با ناراحتی شدید به انجام فرمان پیامبر مشغول شدند. بخاری چنین می‌گوید:

... فلما فرغ من قضية الكتاب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لأصحابه "قوموا فانحروا، ثم احلقوا". قال فوالله ما قام منهم رجل حتى قال ذلك ثلاث مرات، فلما لم يقم منهم أحد دخل على أم سلمة، فذكر لها ما لقي من الناس. فقالت أم سلمة يا نبي الله، أتحب ذلك أخرج ثم لا تكلم أحدا منهم كلمة حتى تنحر بدنك، وتدعو حالقك فيحلقك. فخرج فلم يكلم أحدا منهم، حتى فعل ذلك نحر بدنه، ودعا حالقه فحلقه. فلما رأوا ذلك، قاموا فانحروا، وجعل بعضهم يحلق بعضا، حتى كاد بعضهم يقتل بعضا غما ... (صحيح البخاري، كتاب الشروط، باب الشروط في الجهاد والمصالحة مع أهل الحرب وكتابة الشروط)

^۳ حدثنا أحمد بن إسحاق السلمي، حدثنا يعلى، حدثنا عبد العزيز بن سياه، عن حبيب بن أبي ثابت، قال أتيت أبا وائل أسأله فقال كنا بصفين فقال رجل ألم تر إلى الذين يدعون إلى كتاب الله. فقال على نعم. فقال سهل بن حنيف اتهموا أنفسكم فلقد رأيتنا يوم الحديبية - يعني الصلح الذي كان بين النبي صلى الله عليه وسلم والمشركين - ولو نرى قتالا لقاتلنا، فجاء عمر فقال أألسنا على الحق وهم على الباطل أليس قتالنا في الجنة وقتلاهم في النار قال "بلى". قال ففيم أعطى الدنيا في ديننا، ونرجع ولما يحكم الله بيننا. فقال "يا ابن الخطاب إني رسول الله ولن يضيعني الله أبدا". فرجع متغيظا، فلم يصبر حتى

سپس عمر می گوید: پیوسته اعمال خیر انجام می دادم تا خداوند کلام آن روز مرا نادیده گرفته و مرا ببخشد.^۱ یکی از نکات قابل تأمل در جریان صلح حدیبیه و برخورد عمر این است که عمر اعتراف دارد که در آن روز دچار شک و تردید (در حقانیت اسلام) شده و لذا به خدمت پیامبر می رسد و سوال و جواب فوق اتفاق می افتد و سپس عمر به قصد توبه به نماز و روزه و عتق روی می آورد.^۲

۳. هنگامی که پیامبر در بستر بیماری بود و لحظات آخر زندگی را می گذارند مردم در منزل آن حضرت جمع شده بودند. پیامبر فرمود: بیاید (و قلم و کاغذی بیاورید) چیزی برایتان بنویسیم تا بعد از من گمراه نشوید. عمر بن خطاب که در بین جمع بود مانع شد و گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده و لزومی به نوشتن او نیست، کتاب خدا برای ما کفایت می کند.^۳ بین مسلمین اختلاف شد؛ عده ای امر پیامبر را لازم الاجرا می دانستند و می گفتند باید قلم

جاء أبا بكر فقال يا أبا بكر ألسنا على الحق وهم على الباطل قال يا ابن الخطاب إنه رسول الله صلى الله عليه وسلم ولن يضيعه الله أبدا. فنزلت سورة الفتح. (صحيح البخاري، كتاب التفسير، سورة فتح، باب اذ يباعدونك تحت الشجرة)

^۱ ثم قال عمر رضي الله عنه: ما زلت أصوم وأصلي وأتصدق وأعتق من الذي صنعت مخافة كلامي الذي تكلمت به يومئذ، حتى رجوت أن يكون خيرا. (تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، ج ۷، ص ۳۲۴، ذیل آیه ۲۶ سورة فتح)

ثم قال عمر ما زلت أصوم وأتصدق وأصلي وأعتق من الذي صنعت مخافة كلامي الذي تكلمت به يومئذ حتى رجوت أن يكون خيرا. (مسند احمد بن حنبل، ج ۴، حديث المسور بن مخرمة الزهري ومروان بن الحكم رضي الله تعالى عنهما)

^۲ (نقل السيوطي حديثا طويلا اوله "و أخرج عبد الرزاق و أحمد و عبد بن حميد و البخاري و أبو داود و النسائي و ابن جرير و ابن المنذر عن المسور بن مخرمة و مروان بن الحكم قالاً خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم زمن الحديبية في بضع عشرة مائة من أصحابه ...") فقال عمر بن الخطاب و الله ما شككت منذ أسلمت الا يومئذ فأتيته النبي صلى الله عليه وسلم فقلت ا لست نبي الله ... (الدر المنثور، ج ۶، ص ۷۷، ذیل آیه ۲۴ سورة فتح؛ صحيح بخاري، ج ۳، چاپ دار المعرفة، ص ۵۱۲؛ معالم التنزيل في تفسير القرآن، از بغوي - عالم سني مذهب قرن ششم ق. -، ج ۴، ص ۲۴۰، ذیل آیه ۲۵ سورة فتح)

^۳ حديث "دوات و قلم" يا حديث "قرطاس" در منابع اهل سنت با تعابير مختلفی آمده است؛ گاهی به نام کسی که جسارت به ساحت نبوی کرد تصريح شده اما گاهی بنا به مصالح فرقه ای حديث را تغيير داده و از عبارت مجعول "قال بعضهم" استفاده شده است! جا دارد که بپرسیم چگونه ممکن است چنین جسارت بزرگی واقع شود ولی نام او در تاريخ ثبت نشود و برای محدثين نیز کشف نام او مهم نباشد؟! به چند نقل از حديث مذکور توجه فرمایید:

۱- حدثنا علي بن عبد الله، حدثنا عبد الرزاق، أخبرنا معمر، عن الزهري، عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة، عن ابن عباس - رضي الله عنهما - قال لما حضر رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي البيت رجال، فقال النبي صلى الله عليه وسلم "هلموا أكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده". فقال بعضهم إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد غلبه الوجد وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله. فاختلف أهل البيت واختصموا، فمنهم من يقول قربوا يكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده. ومنهم من يقول غير ذلك، فلما أكثروا اللغو والاختلاف قال رسول الله صلى الله عليه وسلم "قوموا". قال عبيد الله فكان يقول ابن عباس إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وسلم وبين أن يكتب لهم ذلك الكتاب لاختلافهم ولعظهم. (صحيح بخاري، كتاب المغازي، باب مرض النبي صلى الله عليه وسلم ووفاته وقول الله تعالى: إنك ميت وإنهم ميتون * ثم إنكم يوم القيامة عند ربكم تختصمون)

۲- حدثنا إبراهيم بن موسى، حدثنا هشام، عن معمر، وحدثني عبد الله بن محمد، حدثنا عبد الرزاق، أخبرنا معمر، عن الزهري، عن عبيد الله بن عبد الله، عن ابن عباس - رضي الله عنهما - قال لما حضر رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب قال النبي صلى الله عليه وسلم "هلم أكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده". فقال عمر إن النبي صلى الله عليه وسلم قد غلب عليه الوجد وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله فاختلف أهل البيت فاختصموا، منهم من يقول قربوا يكتب لكم النبي صلى الله عليه وسلم كتابا لن تضلوا بعده، ومنهم من يقول ما قال عمر فلما أكثروا اللغو والاختلاف عند

و کاغذی آورد ولی عده ای نیز جانب عمر را گرفتند و مانع می شدند. وقتی سر و صدا و بیهودگی را به اوج رساندند، پیامبر ناراحت شده و فرمود: بر خیزید و از نزد من بروید.

۴. در جنگ حنین، پیامبر غنائم را به طرز خاصی تقسیم کردند؛ مثلاً به اهل مکه (که ایمان آنها ضعیف آنها بود) بخاطر جلب قلوب آنها سهم دادند ولی به اصحابشان و بخصوص به انصار چیزی ندادند. این عمل پیامبر عده ای را ناراحت کرد و گفتند: خدا پیامبر را ببخشد، او به ما چیزی نمی دهد ولی غنائم را به قریش - که خون آنها از شمشیرهای ما می چکد - می دهد.^۱

حتی برخی به خشم آمده، غضبناک شده و پیامبر را متهم نمودند که این عمل او در راستای فرامین الهی نیست!^۲ و بعضی از انصار گفتند: هنگام سختی ها (و جنگ) ما را می طلبند ولی هنگام تقسیم غنائم، به دیگران سهم می دهند!

چهار نمونه از اعتراضات صحابه به پیامبر و عدم احترام به رأی آنحضرت را ذکر کردیم هر چند که کمترین تتبع در تاریخ صحابه، ما را مواجه می کند با خیل اعتراضات و حرمت شکنی های آنان.

این قبیل موارد، مخالفت دارد با صریح قرآن (آیه ۶۵ سوره نساء) و نشانه ای است بر اینکه صحابه نیز همانند سایر مردم دچار اشتباه و خطا و گناه و حتی فسق و حرمت شکنی می شوند و تافته جدا بافته نیستند.^۳

النبي صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم " قوموا ". قال عبيد الله فكان ابن عباس يقول إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وسلم وبين أن يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم ولغتهم. (صحيح البخاري، كتاب المرضي، باب قول المريض قوموا عني) برای آشنایی بیشتر رجوع کنید به: صحيح بخاري، كتاب العلم، باب كتابة العلم؛ همان، كتاب الجهاد والسير، باب جوائز الوفاء (برخی از اساتید آدرس اخير را ارائه کرده اند اما در نسخه مورد مراجعه از صحيح بخاري اين حديث موجود نبود و جالب اينکه ذيل اين باب هيچ حديثي ذکر نشده است!! گویا آقای بخاری بابتی را بدون حدیث عنوان کرده و یا شاید هم ...؟!؛ همان، كتاب المغازی، باب مرض النبي صلى الله عليه وسلم ووفاته وقول الله تعالى...؛ صحيح مسلم، كتاب الوصية، باب ترك الوصية لمن ليس له شيء يوصي فيه، حديث آخر.

^۱ حدثني عبد الله بن محمد، حدثنا هشام، أخبرنا معمر، عن الزهري، قال أخبرني أنس بن مالك - رضي الله عنه - قال قال ناس من الأنصار حين أفاء الله على رسوله صلى الله عليه وسلم ما أفاء من أموال هوازن، فطلق النبي صلى الله عليه وسلم يعطي رجالا المائة من الإبل فقالوا يغفر الله لرسول الله صلى الله عليه وسلم يعطي قریشا ویتروکنا، وسیوفنا تقطر من دمائهم. قال أنس فحدث رسول الله صلى الله عليه وسلم بمقالتهم... (صحيح بخاري، كتاب المغازی، باب غزوة الطائف في شوال سنة ثمان، ح ۴۳۷۵)

^۲ حدثنا قبيصة، حدثنا سفيان، عن الأعمش، عن أبي وائل، عن عبد الله، قال لما قسم النبي صلى الله عليه وسلم قسمة حنين قال رجل من الأنصار ما أراد بها وجه الله. فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فأخبرته، فتغير وجهه ثم قال " رحمة الله على موسى، لقد أودى بأكثر من هذا فصير ". (صحيح بخاري، كتاب المغازی، باب غزوة الطائف في شوال سنة ثمان، ح ۴۳۷۹)

^۳ در پایان، توجه شما را به چند مطلب مرتبط با درس، جلب می کنیم:

۱- پیامبر به ام سلمه فرمود: برخی از اصحاب من، پس از رحلت، دیگر مرا نمی بینند. (کنایه از اینکه در قیامت از من جدا خواهند بود): حدثنا أبو معاوية، قال حدثنا الأعمش، عن شقيق، عن أم سلمة، قالت دخل عليها عبد الرحمن بن عوف قال فقال يا أمه قد خفت أن يهلكني كثرة مالي أنا أكثر قریش مالا قالت يا بني فأنفق فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إن من أصحابي من لا يراني بعد أن أفارقه... (مسند احمد، ج ۶، حديث أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم)

۲- پیامبر از وجود منافقانی در بین اصحابش خبر می داد.

۳- حذیفه برای عمار نقل کرده که پیامبر فرمود: در بین اصحاب من دوازده نفر منافق هستند که هشت نفر آنها هرگز وارد بهشت نمی شوند:

چکیده :

در ردّ نظریه عدالت صحابه می‌توان به احادیث و روایاتی که بر اعمال خلاف عدالت بعضی صحابه دلالت می‌کند استناد کرد که نمونه هایی از آن عبارتند از :

- احادیث موسوم به احادیث حوض که بر دور شدن بعضی اصحاب پیامبر (ص) از کنار حوض کوثر و داخل شدن آنها در جهنم، دلالت می‌کند .
- احادیثی که بر تخلف و نافرمانی بعضی اصحاب از پیامبر در جنگها دلالت می‌کند .
- اعتراض بعضی اصحاب به انتصاب اسامه به فرماندهی سپاه اسلام از سوی پیامبر (ص)
- ابرار نارضایتی خلیفه دوم از صلح حدیبیه

وروی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین فی مسند حذیفه، أنه قال:

«قال النبی (صلی الله علیه وسلم) فی أصحابی اثنا عشر منافقا منهم ثمانية لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط وأربعة لا أحفظ ما قال فیهم

□.